

رسول پویان

شب یلدا

مه نو یخ زده در خیمه زلف شب یلدا
به زیر کرسی دل تا گلو گردیده ناپیدا
انار و شبچره با هندوانه می‌کند شوخی
دل غم را بترکان با نشاط خنده مینا
بگردان گرد محفل دم به دم پیمان‌ها و ساغر
به ریزان در دل پیمان‌ها دریا در دریا
مترسانم ز جور تیغ افراطی دیگر طالب
ز پیر عشق و از دنیای دل بگرفته ام فتوا
نبشتم واژگان و حرف دل از نو در دفتر
ندیدم در کتابستان افراطی خطی خوانا
شب تارتعصب را فروزان می‌کنم از عشق
شمیم صبحگاهان برفشانم در دل صحرا
ندارد در دل سنگین‌دلان مهر و وفا جایی
به نیروی محبت نرم گردانم دل خارا
بگشتم سر بسر کشور به کشور گرد عالم را
نشد یک هم‌زبان و همدم جانانه بی پیدا
اگرچه فرش دل در خانه دلدار گستردم
ندیدم زره لطفی که گیرم گوشه بی مأوا
کتاب عشق با گلوآزگان وصل تزئین شد
نباشد هیچ تردیدی به دل کس را درین معنا
نسیم خوش‌پیامی بر نشد از جانب مشرق
بسازم با شمال داغ مغرب با دل تنها
دلا در کلبه ویرانه خود شادمانی کن

کجا شد ملک اسکندر کجا شد مکننت دارا

1394/9/30 خورشیدی - 2015/12/21 میلادی